

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

(جلد ششم و هفتم)

(جلد و پنجم) تاریخ مشروطیت ایران

مؤلف: دکتر مهدی ملک زاده

تعداد صفحات: ۳۰۰

قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

تاریخ انتشار: ۱۳۸۵

مکان انتشار: تهران

شابک: ۹۶۴-۶۹۶۰-۰۰۰۰

شابک: ۹۶۴-۶۹۶۰-۰۰۰۰

این کتاب در سال ۱۳۸۵ در تهران منتشر شد و به شماره ثبت ۸۵۷۷ در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ثبت گردید. قیمت هر جلد ۱۰۰۰۰ ریال است.

کتابخانه ملی ایران
شماره ثبت: ۸۵۷۷
تاریخ ثبت: ۱۳۸۵

تالیف دکتر مهدی ملک زاده

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (جلد ششم و هفتم)

تالیف دکتر مهدی ملک زاده

چاپ چهارم

www.KetabFarsi.com

● انتشارات علمی

● چاپ، چاپخانه مهارت

صحافی، صحافی ستاره

تیراژ / ۲۲۰۰ نسخه

۳۵۰۰ تومان

مرکز بخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ

دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸ تلفن ۶۴۶۰۶۶۷



پائیز ۷۳

«فهرست کلی مطالب»

www.KetabFarsi.com

کتاب ششم

[به یاد روح القدس]

- ۱۱۷۱ فصل اول - حرکت اردوی سردار اسعد از قم
- ۱۱۷۴ فصل دوم - حرکت اردوی ملی از قزوین
- ۱۱۹۱ فصل سوم - حفاظت پایتخت
- ۱۱۹۵ فصل چهارم - سه روز جنگ
- ۱۲۳۱ فصل پنجم - سقوط اهر یمن استبداد
- ۱۲۳۶ فصل ششم - بازگشت مشروطیت
- ۱۲۴۳ فصل هفتم - طلوع سلطنت احمدشاه
- ۱۲۵۲ فصل هشتم - انتخابات مجلس شورای ملی
- ۱۲۵۷ فصل نهم - اعدام حاجی شیخ فضل الله نوری
- ۱۲۷۳ فصل دهم - ناراضائی مشروطه خواهان مترقی از انتصاب مرتجعین
- ۱۲۸۷ فصل یازدهم - انتخابات مجلس
- ۱۲۹۵ فصل دوازدهم - افتتاح مجلس شورای ملی
- ۱۳۰۱ فصل سیزدهم - آذر بایجان
- ۱۳۰۶ فصل چهاردهم - توطئه و عصیان
- ۱۳۲۰ فصل پانزدهم - کشمکش و اختلاف میان مشروطه خواهان
- ۱۳۲۸ فصل شانزدهم - تشکیل احزاب سیاسی
- ۱۳۴۲ فصل هفدهم - کابینه مستوفی الممالک
- ۱۳۵۵ فصل هیجدهم - اصلاحات

- ۱۳۵۸ فصل نوزدهم - فوت عضدالملک و انتخاب ناصرالملک به نیابت سلطنت
 ۱۳۶۶ فصل بیستم - ورود نایب السلطنه به تهران
 ۱۳۷۰ فصل بیست و یکم - استخدام مستشاران امریکائی
 ۱۳۸۵ فصل بیست و دوم - ورود محمدعلی شاه به خاک ایران
 ۱۳۹۰ فصل بیست و سوم - اتحاد احزاب
 ۱۳۹۵ فصل بیست و چهارم - بار دیگر تبریز برای نجات مشروطیت بپا خاست
 فصل بیست و پنجم - جنگ میان اردوی سالارالدوله و اردوی امیرمفخم
 ۱۳۹۸ بختیاری

www.KetabFarsi.com

کتاب هفتم

[به یاد ثقة الاسلام]

- ۱۴۰۳ فصل اول - قشون داوطلب ملی
 ۱۴۱۶ فصل دوم - نگرانی ملت ایران از سیاست انگلیس
 ۱۴۲۱ فصل سوم - آغاز حمله به تهران
 ۱۴۲۹ فصل چهارم - جنگ امامزاده جعفر
 ۱۴۳۴ فصل پنجم - جنگ باغشاه
 ۱۴۴۵ فصل ششم - نغمه دیگر آغاز شد
 ۱۴۵۱ فصل هفتم - التیماتوم
 ۱۴۸۰ فصل هشتم - امیدواری شاه مخلوع
 ۱۴۹۲ فصل نهم - بیرون رفتن مجاهدین از شهر
 ۱۴۹۸ فصل دهم - جنایت روسها در رشت و انزلی
 ۱۵۰۸ فصل یازدهم - اوضاع پایتخت پس از قبول التیماتوم
 ۱۵۱۳ فصل دوازدهم - بار دیگر سالارالدوله
 ۱۵۲۵ فصل سیزدهم - فجایع روسها در تبریز
 ۱۵۳۶ فصل چهاردهم - ورود صمدخان شجاع الدوله به تبریز
 ۱۵۴۱ فصل پانزدهم - فجایع صمدخان شجاع الدوله

فصل شانزدهم - خودکشی شاهزاده امان الله میرزا

۱۵۵۳

فصل هفدهم - در غرب چه خبر بود

۱۵۶۵

فصل هیجدهم - انتخاب والی آذربایجان

۱۵۸۲

فصل نوزدهم - ورود سپهسالار به تبریز

۱۵۸۹

فصل بیستم - اوضاع آذربایجان تا ظهور جنگ جهانی

۱۶۰۰

فصل بیست و یکم - مسافرت نایب السلطنه به اروپا

۱۶۰۹

فصل بیست و دوم - ریاست وزرائی سعدالدوله

۱۶۱۱

فصل بیست و سوم - مراجعت نایب السلطنه به ایران

۱۶۱۶

فصل بیست و چهارم - تاجگذاری

۱۶۲۱

پایان

۱۶۲۴

حق گذاری

۱۶۲۶

www.KetabFarsi.com

۱۶۲۹

فهرست اعلام



کتاب ششم بیاد روح القدس

www.KetabFarsi.com

حرکت اردوی سردار اسعد از قم

سردار اسعد پیش از سه روز در قم توقف نکرد و پس از ملاقات با متولی باشی و چند نفر از روحانیون به اتفاق خوانین خلیج به طرف علی آباد رهسپار گشت، در بین راه به او خبر رسید که امیرمفتح با سوار بختیاری و یک فوج قزاق و توپخانه حسن آباد را که محل مرتفع و کوهستانی ای است و دارای گردنه ای است که عبور از آن بسیار مشکل است و سر راه تهران قرار گرفته، اشغال نموده و سنگربندی کرده است.

در علی آباد سردار اسعد به نظم قشون خود پرداخت و آنها را به چند دسته تقسیم کرد و فرماندهی هر دسته را به یکی از جوانان بختیاری که مورد اعتمادش بود، سپرد و آنها را بیرق دار نامید.

ریاست دسته اول را امیر مجاهد و ریاست دسته دوم را مرتضی قلی خان پسر صمصام السلطنه که از اروپا با سردار اسعد همراه بود و بطوری که می گویند پیش از هر کس عموی خود سردار اسعد را به مراجعت ایران و قیام بر ضد محمدعلیشاه تحریک و تشویق نموده بود عهده دار گشت.

عزت الله خان ریاست دسته سوم، امیر جنگ ریاست دسته چهارم، سردار اقبال ریاست دسته پنجم، صارم الملک ریاست دسته ششم و ضیاء السلطان ریاست هفتمین دسته را عهده دار شدند.

پس از آنکه دسته ها منظم و از هم مجزا شدند، سردار اسعد راه حسن آباد را که در شش فرسخی تهران است با قشونی که تجهیز کرده بود و یک عراده توپ که از اصفهان با خود آورده بود در پیش گرفت.

امیرمفتح ارتفاعات و سرکوههای حسن آباد را سنگربندی کرده و چند عراده توپ کوهستانی در روی تپه های مرتفع استوار کرده بود و دو توپ شنیدر بزرگ که هر یک را شش اسب به زحمت می کشید در دو طرف جاده حسن آباد قرار داده بود. این دو توپ و توپهای کوهستانی که در نقاط مرتفع جای داشتند قادر بودند

جلگه حسن آباد را زیر آتش خود قرار داده و مانع ورود قشون سردار اسعد به آن حدود بشوند.

سردار اسعد که سردی عاقل و معتدل بود و از روز اول کوشش می کرد که کار بختیارها به نفاق و برادر کشی نکشد و میان او و عموزاده هایش جنگ نشود چون خود را در مقابل اردوی امیرمفتح دید در حوالی قلعه محمدعلیخان توقف کرد و به توسط امیر خسروی و حاج ابوالفتح خان به امیرمفتح پیغام داد که ما برای یاری ملت به تهران می رویم و بهتر است شما هم راهی که خیر دنیا و آخرت در آن است پیش بگیرید و با ما متحد بشوید و نام نیک از خود در تاریخ به یادگار بگذارید و سبب نشوید که برای رضای خاطر یک پادشاه جابر و ستمگر که به کلام خدا قسم خورد و نقض عهد کرد، میان بختیاری جنگ و خونریزی بشود و هرگاه نمی خواهید از یاری محمدعلیشاه دست بکشید بهتر است به طرف اردوی سپهدار که از قزوین حرکت کرده بروید و با آنها جنگ کنید تا به این تربیت قشون بختیاری دست خود را به خون یکدیگر آلوده نکنند و تخم کینه در میان ما که همه با هم قوم و خویش هستیم کاشته نشود.

امیرمفتح پس از استماع پیغام سردار اسعد بنای فحاشی را گذارد و می خواست فرستادگان را چوب زده و حبس کند، ولی یکی از صاحبمنصبان قزاق به او گفت پیغامبر گناهی ندارد و در هیچ کجای دنیا معمول نیست که ایلچی را حبس و تنبیه کنند. پس از مذاکره و آمد و شد مکرر تصمیم گرفته شد که امیرمفتح با چهار نفر خوانین بختیاری و سردار اسعد با چهار نفر به نقطه ای که نیم فرسخ با اردوی طرفین فاصله داشت بروند و یکدیگر را ملاقات نمایند.

روز بعد امیرمفتح به اتفاق حاجی اسدالله عابد، فرج الله امیر خسروی، میرزا- حسینخان انتظام الملک، قاسمخان بختیاروند و سردار اسعد به اتفاق رحیم خان ارشدالدوله بختیاری، حاجی جواد راکی، حاجی آقا اسکندر احمد خسروی و ابوالقاسم خان به آبادی واقع در کنار رباط کریم رفتند و با هم به گفتگو پرداختند.

سردار اسعد آنچه در قوه داشت برای جلب موافقت امیرمفتح بکار برد و حتی پیشنهاد کرد که در این جنگ میان ملت و شاه، او بی طرف بماند و در صورتی که فتح نصیب مشروطه خواهان بشود از تمام مزایای یک سردار فاتح بهره مند بشود.

آقا اسکندر احمدی نقل می کرد که سردار اسعد به امیرمفتح عجز و التماس کرد که از برادر کشی و طرفداری از شاهی که اجانب او را تقویت می کنند و عاقبت مملکت چندین هزار ساله را به باد خواهد داد صرف نظر کند و برای همیشه ریاست ایل را عهده دار باشد ولی تمام این سخنان در قلب چون سنگ امیرمفتح اثر نکرد و بناچار طرفین به اردوگاه خود بازگشتند.

ناگفته نگذاریم که همان روزی که سردار اسعد وارد قم شد قنسول روس و قنسول

انگلیس از اصفهان حرکت کرده و با سرعت خود را به قم رسانیدند و با سردار اسعد ملاقات کردند و از طرف دولتهای متبوع خود به او اندرز دادند که از رفتن به تهران و جنگ با شاه خودداری و اجتناب کند ولی سردار اسعد بطور صریح به آنها جواب داد که ما با شاه سر جنگ نداریم و فقط برای این به تهران می رویم که شاه را وادار کنیم به قول و عهده‌ی که کرده وفا نماید و مجلس را باز کند و مشروطه از دست رفته را اعاده دهد.

اندرزهای قنصل روس و انگلیس که خالی از تهدید هم نبود کوچکترین تزلزلی در تصمیم سردار اسعد وارد نیاورد و او همچنان راهی را که در پیش گرفته بود تعقیب نمود.

حرکت اردوی ملی از قزوین

بطوری که در کتاب پنجم این تاریخ نگاشتم پس از توقف طولانی مجاهدین در قزوین و مذاکراتی که میان دولتیان و سپهدار و نمایندگان سفارتین روس و انگلیس بعمل آمد رؤسای مجاهدین بیش از این توقف را در قزوین صلاح ندانستند و به طرف تهران حرکت کردند، درینگی امام خیر به سپهدار رسید که قشون دولتی کرج را اشغال کرده و در نقاط مرتفع سنگربندی نموده و سد محکمی در جلو راه قشون ملی ایجاد نموده و راه را برای رسیدن به تهران بوسیله قوای نظامی مسدود نموده اند. سپهدار پس از مشورت یفرم را با عده‌ای از مجاهدین و یک عراده توپ برای تصرف کرج و باز کردن راه مأسور نمود و یفرم با نظم و ترتیب و رعایت اطراف کار به طرف کرج رهسپار شد.

کرج از نقطه نظر استراتژیک و نظامی برای دفاع فوق العاده مساعد است و بعکس برای مهاجم سخت و دشوار است، به این علت که کوه و رودخانه دومانع بزرگ برای عبور قشون می‌باشد و با دست داشتن کوه و رودخانه که مشرف به جاده شوسه می‌باشد مدافعین می‌توانند از عبور قشون ولو نیرومند باشد، ممانعت کنند.

جنگ کرج

به همین منظور قشون دولتی بمحض اطلاع از حرکت مجاهدین به طرف تهران کوه مشرف به کرج و جاده را تصرف کردند و در آنجا سنگربندی نمودند و چند توپ کوهستانی در نقاط مرتفع که مسلط بر جاده و پل کرج بود استوار نمودند و عده زیادی سرباز و قزاق در سنگرها نشاندند.

یفرم که ریاست پیش قراولان اردوی ملی را عهده‌دار بود چون به اهمیت کرج پی برده بود بعجله از ینگی امام حرکت کرد و تمام شب را با عده خود به راه پیمایی گذراند و صبح وارد کرج شد ولی بخلاف انتظار دشمن را مسلط بر آن ناحیه یافت و راه را

غیر قابل عبور تشخیص داد با اینکه افرادی که تحت فرمانش بودند بواسطه شش فرسخ راه پیمایی بغایت خسته و فرسوده شده بودند، بدون فوت وقت امکان و عمارات و باغهای طرف غربی رودخانه را که به پل منتهی می شد و روبه روی کوه مسلط برجاده بود تصرف کرد و به جنگ پرداخت و برای اینکه دشمن را که در سنگرهای کوهستانی جای داشت و جاده شوسه و قصبه را زیر آتش توپخانه قرار داده بود از جا بکند، چون با جنگ روبرو غیر ممکن بود و جز دادن تلفات نتیجه ای نمی برد، یک دسته از مجاهدین نیرومند را مأمور کرد که مخفی از نظر دشمن از گداری که در چند کیلومتری پل بود عبور کرده و خود را به قله کوه برسانند و با نارنجک و بمب دستی به سنگرهای قشون دولتی حمله ببرند.

عمورحیم که یکی از سردهسته های مجاهدین بود و در شجاعت و کاردانی معروفیت بسزایی داشت با پانزده نفر مجاهد مأمور انجام این عمل خطرناک شد. عمورحیم نقل می کرد آب رودخانه آن روز خیلی زیاد بود و نزدیک بود چند نفر از ما را آب ببرد با تلاش بسیار در حالیکه تا کمر ما را آب گرفته بود تفنگها را بالای سر نگاهداشته و توبره بمب را روی سر گذارده، از رودخانه عبور کردیم و در پناه یک صخره کوه که ما را از نظر دشمن می پوشانید به طرف قله صعود کردیم و پس از دو ساعت راه پیمایی در قله های سخت، بالای سرقشون دشمن جا گرفتیم و برای علامت بیرق قرمز را به اهتزاز در آوردیم.

یفرم که دورین در دست منتظر علامت ما بود همینکه متوجه شد ما بالای سر دشمن را گرفته ایم با دو توپ ما کسیم که در اختیار داشت سنگرهای دشمن را زیر آتش گرفت و مجاهدین هم از پشت سنگرها و بام عمارات به تیراندازی پرداختند.

همینکه صدای توپ اردوی مجاهدین بلند شد ما هم با بمبهای دستی به طرف سنگرهای قشون دولتی حمله بردیم و سنگرها را یکی بعد از دیگری بمباران کردیم جنگ سختی در گرفت که بیش از دو ساعت بطول انجامید و چون دشمن، خود را از بالا و پایین میان آتش توپ و بمب یافت و مقاومت و پایداری را بی نتیجه پنداشت با دادن تلفات سنگین سنگرها را یکی بعد از دیگری تخلیه نموده و راه فرار پیش گرفتند، خوشبختانه قشون دولتی پل کرج را بکلی خراب نکرده بودند و قشون ملی توانست از روی پل گذشته و قشون فراری دشمن را تعقیب کند بطوری که منتصرالدوله نقل می کرد، تلفات قشون دولتی در آن جنگ سنگین بود.

جنگ شاه آباد

پس از فرار قشون دولتی از کرج یفرم بدون آنکه به خستگی و فرسودگی قشون خود پس از شش فرسخ راه پیمایی و چند ساعت جنگ سخت اهمیت بدهد، به تعقیب قشون دشمن پرداخت و تا شاه آباد که سه فرسخ فاصله با کرج است پیش راند ولی در تهررس شاه آباد متوقف شد.

چهارصد نفر قزاق و چند عراده توپ کاروانسرای سنگی را که محل مستحکمی بود و چنانچه ناشن نشان می دهد یک دژ سنگی بود، اشغال کرده بودند و چندین توپ و مسلسل در روی بامها استوار نموده و اطراف را سنگر بندی کرده بودند.

ناگفته نگذاریم که اطراف این دژ سنگی صحرا بود و خانه و بنایی یافت نمی شد که مجاهدین در پناه آن به جنگ بپردازند.

یفرم با قشون خود تا تهررس قلعه سنگی دشمن را تعقیب کرد ولی ناگهان مورد هجوم قرار گرفت و یک پرده از آتش و آهن از توپها و مسلسلهایی که روی بامهای کاروانسرا گذارده شده بود، آنها را در خود فرو برد.

آتش فشانی قشون دولتی به درجه ای شدید بود که دقیقه اول عده ای از مجاهدین به خاک افتادند، سایرین بعضی دازکش و بعضی در نهادهای زراعتی پناهنده شدند، توپهایی که مجاهدین با خود آورده بودند بنای تیراندازی را به طرف قلعه سنگی گذارد ولی آن دژ محکم بخوبی استقامت کرد و فقط خرابی کمی به دیوارهای قلعه وارد آمد ولی قشون دولتی همچنان مجاهدین را زیر آتش گرفتند و تلفات سنگین به آنها وارد آوردند و پس از آنکه مجاهدین را با آتش توپخانه سرعوب و بیچاره کردند یک گروهان پیاده تنگ بدست از دژ سنگی بیرون آمد و به طرف مجاهدین هجوم برد، در نتیجه پس از جنگ سختی که تا غروب آفتاب بطول انجامید مجاهدین شکست خوردند و با از دست دادن بیرق و توپهایی که همراه داشتند و تلفات سنگین به کرج بازگشتند و یا بهتر بگوییم به طرف کرج فرار کردند.

دبوسالار نقل می کرد، شکست آن روز مجاهدین به درجه ای روحیه قشون ملی را متزلزل و خراب کرده بود که بیم آن می رفت که عده زیادی از مردم سست عنصر و کم جرأت فرار کنند و تزلزل و پراکنندگی در اردوی ملی پدیدار گردد.

محمود ولی خان سپهدار می نویسد، دستور داده بودم که پس از فتح کرج قشون در آنجا بماند تا با رؤسا و سرکردگان در باب حرکت به طرف تهران و جنگهایی که با قشون دولتی در پیش بود مشورت نماییم. ولی یفرم پس از فتح کرج با اینکه قشون شش فرسخ راه پیموده بود و بسیار خسته شده بود بنای تعقیب قشون دولتی را می گذارد و تا شاه آباد که سه فرسخ است آنها را تعقیب می کند. ولی قشون دولتی که کاروانسرا را مستحکم و سنگر کرده بودند به قشون یفرم با توپ و مسلسل حمله می برند و پس از

جنگ طولانی بیرق و توپ‌هایی که همراه یفرم بود به دست قزاق‌ها می‌افتد و مجاهدین به کرج بازمی‌گردند.

در نیمه‌شب خبر آن واقعه را به سن که در ینگی امام بودم به‌توسط تلفون دادند، من بلافاصله به طرف کرج حرکت کردم ولی دیگر کار از کار گذشته بود، چند روز برای تنظیم امور داخلی اردوی ملی و رفع خستگی در کرج ماندیم و با سردار اسعد که وارد رباط کریم شده بود ارتباط پیدا کردیم.

همینکه خبر فتح کرج به محمدعلیشاه می‌رسد دست توسل بطرف سفارت روس و انگلیس دراز می‌کند و از لندن هم وزیر خارجه انگلیس به سفیر انگلیس دستور می‌دهد که باتفاق سفیر روس برای جلوگیری از ورود قشون ملی به تهران اقدام نمایند.

دیروز که ۱۵ جمادی‌الثانی بود بارنوسکی نماینده روس و یکنفر آتاشه میلیر انگلیس بنام ماژراستکس به نمایندگی از طرف دولتهای خود به کرج به ملاقات من آمدند. آنها می‌گفتند ما خیال پایگیری داریم، من هم مطالبی پیشنهاد کردم که بنامش تا ظهر سه‌شنبه ۱۷ به من جواب بدهید.

نقل از کتاب آبی - ماژراستکس وابسته نظامی انگلیس، در گزارشی که به لندن راجع به مذاکراتی که با سپهدار کرده می‌نویسد: من و مسیو بارنوسکی روز چهارم ماه ژوئیه سه ساعت بعد از ظهر وارد کرج شدیم، بمحض ورود سپهدار ما را پذیرفت، بارنوسکی به سپهدار گفت سفرای دولتین روس و انگلیس پیامی را که نتیجه مذاکرات لندن و پطرسبورگ است، به ما مأموریت داده‌اند به اطلاع شما برسانیم. من اظهار داشتم نمایندگانی نیز از طرف سفارتین به ملاقات سردار اسعد رفته‌اند.

سپهدار به نام‌های که به فارسی ترجمه شده بود بدقت گوش داد، بعد ورقه را از مسیو بارنوسکی گرفت و مجدداً مطالعه کرد، سپس بنای شکایت را از شاه گذارد و گفت به‌شاه نمی‌توان اطمینان داشت و هر قول و وعده‌ای که بسته بخلاف آن عمل کرده است و دور خود عده‌ای از مفسدین و ملاحا را جمع کرده و به حرف آنها گوش می‌دهد و اعتنایی به عقیده سایر مردم ندارد. خائنینی که اطراف شاه هستند سبب شده‌اند که دولت کمیته ملیون را که در تهران تشکیل شده به رسمیت نشناسد.

سپهدار به ما گفت لازم می‌داند با رؤسا و سرده‌های قشون ملی مذاکره نماید و از ما تقاضا کرد که قدری تأمل نماییم تا پس از مشورت به ما جواب بدهد.

یکساعت بعد مراجعت نمود و به ما اظهار کرد، ملیون کمال تشکر را از نظریات خبر خواهانه دولتین دارند، سپس از ما پرسید آیا شاه از این ملاقات قبلاً اطلاع دارد ما نسبت به سؤال ایشان اظهار بی‌اطلاعی کردیم، بعد گفت مقصود از کلمه نظم چیست قشون ما همیشه با کمال دقت رعایت نظم را کرده و خواهد کرد. قشون ملی

برای مقصودی تا اینجا آمده‌اند که هنوز آن مقصود عملی نشده و من و سردار اسعد از حرکات تشون خود ضمانت می‌نماییم، اگر سفارتین کاری بکنند که من و سردار اسعد هر کدام با صدوینجاه سوار به تهران برویم و در باغی نزدیک شهر منزل کنیم و با سایر شهرستانها برای اتخاذ ترتیب اساسی اقدام نماییم، خوب است.

من از سپهدار پرسیدم مقصود شما از استقرار مشروطیت چیست در جواب گفت چند چیز است که ملیون می‌خواهند.

من گفتم اگر شما آن مطالب را بدهما بگوئید ممکن است سفارتین به اطلاع شاه برسانند و قبول آن مطالب را از او بخواهند و ضمانت اجرای آنها را بنمایند.

سپهدار چند فقره تقاضاهای ملیون را اظهار کرد، سپس بنای شکایت را از شاه گذارد و گفت وقتی که مشروطه در ایران برقرار شد محمدعلیشاه دائماً کوشش می‌کرد آنرا بهم بزند و حوادث یکسال گذشته را خاطر نشان کرد.

ما گفتیم دیگر از گذشته نباید صحبت کرد گذشته گذشته است اینک شاه تمام تقاضاها را قبول کرده و در تهیه اجرای قانون انتخابات می‌باشد. نماینده روسی گفت مجلس خیلی اهمیت دارد و وقتی که تشکیل شد می‌تواند همه اشخاصی که خوب نیستند تغییر بدهد.

سپس سپهدار از اطاق بیرون رفت و پس از یک ساعت مراجعت کرد و تقاضاهای ملیون را که در هشت ماده تنظیم شده بود و در دست داشت بهما ارائه داد. من سؤال کردم اخراج چه اشخاصی را از دربار لازم می‌دانید.

سپهدار به ورقه دیگری که در دست داشت مراجعه کرد و اسامی اشخاص بذیل را قرائت نمود: امیربهادر - حاج شیخ فضل الله - مفاخر الملک - مقتدر نظام - صنیع حضرت ملا محمد آملی و چند نفر دیگر.

ما به سپهدار گفتیم مطالب شما را سفارتین به نظر شاه خواهند رسانید و امیدواری داریم که جواب مساعد داده شود و وعده کردیم تا سه روز دیگر ایشان را از نظریه شاه آگاه نماییم.

سپهدار گفت با وضع فعلی ما نمی‌توانیم زیاد در اینجا منتظر بشویم، آیا شما می‌توانید قول بدهید که تا وصول جواب شاه اقدامات نظامی بر ضد ما نخواهد شد. ما جواب دادیم به این موضوع اطمینان نداریم و هرگاه به شما حمله شد البته شما می‌توانید جنگ کنید. افراد اردوی ملیون در کمال نظم بود و آثار امیدواری از ناصیه آنها هویدا بود و ابدأ اثری از شکست جنگ شاه‌آباد که همان روز صبح پیش آمده بوده مشاهده نمی‌شد مجاهدین کمال احترام را بهما کردند.

از روزی که اردوی سردار اسعد وارد قم شد همه روزه، نامه‌هایی بوسیله قاصد میان سپهدار و سردار اسعد رد و بدل می‌شد و از ملاقات دوسردار سلی نقشه و خیالات یکدیگر آگاهی پیدا می‌کردند همینکه سردار اسعد بواسطه مسدود بودن گردنه حسن آباد بوسیله امیرمفخم بختیاری از رفتن به تهران از آن راه مایوس شد چنانچه نوشتیم به رباط کریم رفت و تصمیم گرفت که اردوی بختیاری و اردوی مجاهدین بهم ملحق شده و متفقاً از راه شمال به طرف تهران بروند.

سپهدار پس از فتح کرج با اردوی مجاهدین به قراتپه که ملک شخصیش بود رفت و سردار اسعد هم از رباط کریم حرکت کرد. چون نمی‌خواست با اردوی بختیاریهای طرفدار محمدعلیشاه روبرو بشود و با آنها جنگ کند به قاسم آباد که یک فرسخ با قراتپه فاصله داشت رفت و در نتیجه اردوی مجاهدین و اردوی بختیاری فاصله کوتاهی با هم پیدا کردند.

همان روز سپهدار به سردار اسعد نوشت که برای ملاقات او به قاسم آباد خواهد آمد ولی سردار اسعد جواب داد چون شما از راه رسیده‌اید و خسته هستید من به ملاقات شما می‌آیم عصر همان روز سردار اسعد به قراتپه وارد شد و پس از ملاقات سپهدار و سران قشون ملی و مشورت در کارهایی که در پیش بود به قاسم آباد مراجعت کرد.

روز بعد سپهدار برای ملاقات سردار اسعد عازم قاسم آباد شد ولی هنوز پیش از یک میدان راه نیمه‌موده بود که صدای تیر از طرف مشرق بلند شد. سپهدار تا ده مویز رفت و در آنجا مطلع شد که یفرم و مجاهدین با بختیاریهای دولتی جنگ می‌کنند سپهدار بناچار به بادامک رفت.

دکتر آقایان که در آن سفر جنگی شرکت داشته شرحی در تحت عنوان نبرد خونین علیشاه عوض نوشته که بطور اختصار در اینجا نقل می‌شود: قزاقها که با توپخانه سنگین مجهز بودند به مجاهدین نزدیک می‌شوند و آنها را زیر آتش

جنگ علیشاه عوض

توپخانه می‌گیرند آتش توپها بدرجه‌ای شدید و وحشت‌آور بود که عده زیادی از مجاهدین که جنگ ندیده بودند فرار می‌کنند و فقط دسته برق که در تحت سرکردگی یفرم بود و در آن موقع از چهل نفر عده‌شان تجاوز نمی‌کرد پایداری می‌کنند سپهدار و جمعی از مجاهدین به باغ محصوری وارد شده دیوارها را سوراخ کرده و بنای تیراندازی را به طرف دشمن می‌گذارند.

من با خبرنگار چند روزنامه خارجی برای مشاهده میدان جنگ در یک یونجه‌زار دازکشیده و میدان جنگ را تماشا می‌کردیم، مخبر روزنامه تایمز که مور نامیده

می‌شد و در موقعی که مجلس به توپ بسته شد به ایران آمده بود با دونفر مخبر روزنامه‌های روسی که یکی بانچه ولسکی مخبر روزنامه نوورسیا (ارگان دولت استبدادی روسیه) و دیگری کرسنکی نام داشت و مخبر روزنامه دسکرات روسکوبسه-سلوو بود در کنار هم بودیم.

همینکه کرسنکی پایداری و استقامت یفرم را دید از من تقاضا کرد که او را به یفرم معرفی کنم، پس از معرفی از یفرم سؤال کرد آیا شما امیدوار هستید بتوانید به تهران بروید یفرم جواب داد بطور حتم به تهران خواهم رفت. پس از این مذاکره مجدداً در یونجه زارد را از کشیدیم کرسنکی به مخبر نوورسیا گفت یفرم می‌گوید بطور قطع تهران خواهم رفت. مخبر مذکور بطور مسخره جواب داد که منم همین عقیده را دارم که اگر یفرم زنده بماند او را به تهران خواهند برد و در مقابل دروازه به‌دارش خواهند کشید.

در این موقع که هجوم قزاقها بشدت رسیده بود و می‌خواستند از دو طرف مجاهدین را محاصره کنند و همه را از میان بردارند. یفرم که متوجه مخاطره شده بود عده خود را جمع کرد و گفت من دستور دادم دو توپ یکی از جناح چپ و دیگری از جناح راست به اردوی دشمن آتش فشانی کند و خود منم از قلب به دشمن حمله کنم هر کس با من همراه است بیاید و هر کس می‌ترسد راه خود را پیش بگیرد و برود.

برطبق دستور یفرم توپها به شلیک پرداختند و خود او سواره با عده‌ای که همراه داشت بدون خوف از مرگ در میان صدها گلوله توپ و تفنگ چون صاعقه به قلب دشمن فرود آمد و صف دشمن را درهم شکافت. دشمن بواسطه این هجوم شجاعانه و غیر منتظره به سه قسمت تقسیم و از هم جدا شدند و باین ترتیب زنجیر محاصره گسسته شد و عده‌ای از قزاقها کشته و جمعی ستواری شدند.

یفرم می‌نویسد: هنوز چند ساعتی از جنگ علیشاه عوض نگذشته بود که یک دسته سوار بختیاری از دؤر نمایان شدند چند نفر از ارامنه بختیاری که در اردوی من بودند بتصور اینکه سواران مذکور بختیاریهای مشروطه خواه اردوی

جنگ با دوستان

سردار اسعد می‌باشند که بیاری ما آمده‌اند با شادی به طرف آنها رفتند ولی هنوز بیست قدم با سواران بختیاری فاصله داشتند که مورد حمله سواران مذکور که طرفدار دولت بودند گشتند و در نتیجه چند نفر مجاهد ارمنی که از روی اشتباه به استقبال بختیاریها رفته بودند مجروح گشتند من فوراً متوجه اشتباهی که شده بود شدم و بلادرنگ دستور دادم که به بختیاریها حمله کنند در نتیجه جنگی روی داد که عده‌ای از طرفین کشته و زخمی شدند و در نتیجه بختیاریهای دولتی فرار کردند.